

## روزی که هاپوئل، سوسک شد!

رضا طباطبایی اما صدایی داشت آمیخته از هیجان و وقار و اصالت. بگذارید یاد او را در بازی قرن -دیدار ایران- اسرائیل زنده کنیم. وقتی ایران قهرمان شد و او با آن صدای ویژه‌اش در پایان بازی خبر از بخشندگی ستاره‌های محروم شده داد؛ سال ۱۳۴۹ که بازی تاج تهران و هاپوئل اسرائیل در فینال جام باشگاه‌های آسیا «نبرد قرن» نامگذاری شد.

همان فینال تاریخی دومین دوره جام باشگاه‌های آسیا که در بهار سال ۱۳۴۹ مقارن با ۱۹۷۰ میلادی به میزبانی تهران و حضور هفت کلپ آسیایی برگزار شد؛ تیم‌های تاج ایران، هاپوئل اسرائیل، بنگال غربی هند و هامنت من لبنان از منطقه غرب و سه تیم پلیس کره شمالی، میدان اندونزی و سلانگور مالزی (فینالیست دوره قبل) از منطقه شرق به تهران آمدند و تاج طبق قرعه در گروه اول با سلانگور و هامنت من همگروه شد. دومین دوره جام باشگاه‌های آسیا در حالی در تهران برگزار می‌شد که در دوره قبلش پرسپولیس به‌عنوان نماینده ایران در گروهبش حذف شده و فینالش را مکابی اسرائیل و سلانگور مالزی برگزار کرده بودند. آن روزها آدم‌های خوش ذوق برای جلب نظر تماشاگران، اتول‌های «آریا و شاهین» را که محبوب جوانان بودند برای قرعه‌کشی به صحنه آوردند و فدراسیون فوتبال ایران با همکاری سازمان تربیت بدنی در آستانه مسابقات، فرم ویژه توتو (شرط بندی مسابقات) را منتشر کرد و در شعب بانک صادرات و گیشه‌های امجدیه فروخت. هر فرم ۲۰ریال قیمت داشت و هر داوطلب پیش‌بینی باید ۲۰ریال حق



اگر طباطبایی گل اتاق فرمان ورزشگاه‌های ایران بود، در استادیوم تبریز هم خبرهایی بود؛ باغشمال گوینده‌ای داشت که با لهجه غلیظ و شیرین آذری سخن می‌گفت و هرگاه بازیکنی در حال تعویض بود، او پشت بلندگو فریاد می‌زد «شماره ۷ از چمن خارج، شماره ۱۲ به چمن وارد!» تأکید

از آن اتاق‌ها مربوط به بچه‌های گزارشگر رادیو تلویزیون بود و دائم می‌شد آنجا موهای جوگندمی عطاءالله و حبیب‌الله را دید و قربان صدقه‌اش رفت و دیگری متعلق به گوینده معروف امجدیه آقارضا طباطبایی. توی هر اتاقکی هم یک‌دانه قارقارک بود و یک میکروفن که تلفن هندلی اتاق گزارشگر، رابط مستقیم بین رادیو (واقع در میدان ارک) و امجدیه بود و هرگاه زنگ می‌خورد، صورت گزارشگر سفید می‌شد که باز چه سوتی‌ای داده است خدایا؟ اتاق گوینده هم همیشه منتظر لیست بازیکنان دو تیم بود که آقارضا صدای حماسی‌اش را ببندازد ته حلقش و از اتاق فرمان داد بزند «شماره یک‌ک‌ک... ناصر حجازی ی‌ی...» و مردم داد بزنند «شیره»!

آن روزها هر استادیومی در هر نقطه از کشور یک گوینده داشت که معمولاً به‌صورت اتفاقی سر از اتاق فرمان ورزشگاه‌ها درآورده بود، البته گاه در میان‌شان بلبل‌هایی بودند که به دوبلورهای خوش‌صدای سینما و رادیوی مملکت می‌گفتند برو کنار که من آدمم. کارشان در ابتدای بازی‌ها این بود که اسامی بازیکنان، ذخیره‌ها، مربیان و داوران و تعداد تماشاگران و گاه هوای ملس آفتابی یا ابری آن شهر را اعلام کرده و هیچانی به استادیوم‌ها بدهند که البته صدای مهیج آنها معمولاً منجر به برقراری دیالوگ‌های طنازانه با تماشاگران می‌شد و به‌ویژه در زمان اعلام تعویض‌ها که بلندگو بعد از یک خش‌خش معصومانه‌ای ورودی و خروجی دو تیم را مطرح کند؛ گوینده‌هایی معمولاً خوش‌صدا که صوت‌شان از صورت‌شان مشهورتر بود و به‌خاطر سابقه ورزشی‌شان صاحب صلاحیتی شده بودند که به آنها اجازه می‌داد پشت بلندگوها بایستند. آن روزها اتاق فرمان امجدیه روی کاکل آقارضا طباطبایی می‌چرخید و یک روز اگر نبود واولیا بود. مثل بازی برق تهران و ملوان در اولین دوره جام تخت‌جمشید در زمستان ۱۳۵۲ که جانشین‌اش سوتی داد و مطبوعات سوتی او را بازتاب دادند. آقای گوینده جانشین در همان اول بازی وقتی که داشت اسامی توپچی‌های ملوانان را می‌خواند ناگهان بعد از ذکر نام سه‌تفنگداران انزلی (غفور و عزیز و علی) به‌جای اعلام صحیح اسم فرهاد صیادمصلح بازیکن ملوان، فامیل او را «صیادمسلح» خواند و فردایش ورزشی‌نویسی طناز برایش دست گرفت که «ترسیدیم مبادا ملوانان از این پس برای به دست آوردن پیروزی، صیاد را با اسلحه به زمین فرستاده باشند!؟»

کفش ورزشی دیده می‌شد. وستندواج چنان پرسنژی به ورزشکاران داده بود که همه مچ‌های‌شان را بالا می‌گرفتند که توی چشم بزند و البته ساعت «فلکا» هم بود که در تبلیغاتش یک دهنده سرزنده و پیر از نشاط را در لحظه استارت نشان می‌داد که انگار می‌خواهد خط پایان را بترکاند. شکلات میکا نیز تبلیغات جذابی داشت؛ تبتیری با عنوان «شکلات مقوی برای نوجوانان و ورزشکاران» بغل عکس بامزه‌ای از گردمولر -بمب‌افکن آلمانی فوتبال جهان-. این فقط سینما و شکلات و کفش مدل مونیخی و ساعت نبود که برای حوزه توپ‌بازها و توپچی‌ها دون می‌پاشید، آگهی «مهمانخانه امیرکبیر در چراغ‌برق با تخفیف قابل توجهی آماده پذیرایی از ورزشکاران عزیز است» نیز برای ستاره‌های غریب شهرستانی دلربایی می‌کرد.

ما نسل شکلات میکا بودیم. نسل تخمه آفتابگردان و امجدیه پیر و تماشاگران زیر ساعت. نسل ممدبوقی و نسل هژبر خسته‌جان. همان هژبر خدابیامر زمان که توی زیرپله‌های امجدیه می‌خوابید، گاه چمن‌ها را آب می‌داد، گاه توپ‌ها را باد می‌کرد و گاه برف‌های پیست را پاره می‌کرد. نسل «عشقعلی» خدابیامرز که با چندتا چوب درخت توت، یک برانکار درست کرده بود که بیشتر شبیه تابوت سردستی بود و هر وقت بازیکنی در استادیوم باغشمال تبریز در حین بازی مصدوم می‌شد، او دوان‌دوان می‌دوید توی چمن و مردم طناز داد می‌زدند «عشقعلی تابوت گتیر» (تابوت بیار). نسل شعارهای داغ تماشاگران جنوبی موسوم به شیره و گیجه. کیهان ورزشی در گزاری به تاریخ دی‌ماه ۱۳۵۲ نوشته بود: «در آبادان و اهواز تماشاگران خونگرم خوزستانی شعارهای جالبی دارند و اصولاً آنها بیشتر از هر تماشاگری در طول بازی، حرارات و گرمی به بازی می‌دهند. نکته جالب اینکه هنگام معرفی بازیکنان، گروه موافقان با شنیدن نام بازیکنان مورد علاقه خود یکصدا فریاد می‌زنند «شیره»! و برعکس، مخالفان جواب می‌دهند «گیجه»! به هر حال شعار «گیجه و شیره» برای فوتبالیست‌های تهرانی خیلی جالب و تازه بود. امیدواریم دیگر تماشاگران نیز حداکثر برای تشویق تیم‌ها نظیر چنین کلماتی به کار ببرند و از گفتن سخنان توهین‌آمیز برای آنها بپرهیزند.»

بیشتر عمر رضا طباطبایی در اتاقک شیشه‌ای کنار جایگاه مخصوصش گذشت. آن روزها امجدیه عزیز دردانه دوتا اتاقک شیشه‌ای در طرفین لژ مخصوصش داشت که یکی



شرکت در شرط بندی را می‌پرداخت. تاج با اتکا به قدرت همین هواداران آتشین مزاجش بود که ابتدا در مرحله گروهی نمایندگان لبنان و مالزی را با ۳ گل درهم کوبید و راهی مرحله نیمه‌نهایی شد. لبنان را ۱۲ فروردین برد و آن یکی را در ۱۶ فروردین با هت‌تریک غلامحسین خان گلزن قهار جنوب. رایکوف نگذاشت آن سال هیچ‌کس به سیزده‌بدر برود و سبزه‌ای به آب دهد. او بسیاری از بازیکنان باسابقه تاج را کنار گذاشته بود که غول‌ترین‌اش اکبر افتخاری بود. رایکوف می‌گفت خون دماغ شدند نشانه خوبی نیست و اکبر داشت لج می‌کرد که نخیر تمرینات تو مناسب حال ما نیست که خون دماغ می‌شویم. رایکوف بازیکنی می‌خواست که ۹۰ دقیقه بدود و کم نیاورد. او غیر از اکبر، قاضی شعار، مصطفوی، شرکا، منشی‌زاده و کیانی‌راد را هم خط زده بود و دست به دامان نفقات یدکی شده بود؛ غلام وفاخواه از عقاب، برادران معینی (فریدون از بیکان و مسعود از بانک ملی) و نیز از تیم رقبیش پرسپولیس محمود خوربدین را به عاریت گرفته بود. حالا باید تاج در مرحله بعد با تیم میدان اندونزی (نماینده اولین کشور آسیایی حاضر در جام جهانی) بازی می‌کرد و با پیروزی بر آن به فینال می‌رسید. در امجدیه ۲۰ هزار نفر آدم چشم‌انتظار منتظر راهیابی تیم‌شان به فینال‌اند که در میان‌شان بچه‌ای خردسال هم نشسته که پرسپولیسی است اما آمده تاج را تشویق کند (محمد مایلی‌کهن). تیم اندونزیایی یک کلر تیزچنگ دارد به‌نام «یودو» که رفلکس‌هایش آدم را یاد عزیز اصلی می‌اندازد. تنها او است که با بسته نگه داشتن دروازه‌اش تیمش را به این مرحله رسانده است. نیمه اول در سکوت و احتیاط می‌گذرد و امجدیه‌نشین‌ها خمیازه می‌کشند اما با شروع نیمه دوم رایکوف طبق معمول دست به تغییر می‌زند. جواد قراب را جایگزین حاج‌قاسم می‌کند؛ مردی که یک دقیقه بعد از ورودش به میدان،

